



دانشگاه کاشان

University of Kashan

# بررسی ارتباط میان عرفان و اخلاق

محمد رضا عزیزپور

دانشگاه کاشان

استاد : دکتر مشهدی

رشته ادیان و عرفان

درس : تاریخ تصوف

سال تحصیلی ۱۳۹۹-۱۴۰۰

# فهرست مطالب

- ۱..... مقدمه
- ۲..... نگاه های گوناگون به مساله اخلاق
- ۳..... معنای اخلاق و عرفان
- ۴..... اهميت اخلاق و خودشناسی
- ۵..... موضوع اخلاق و عرفان
- ۶..... رابطه اخلاق و عرفان
- ۹..... تفاوت عرفان عملی و عرفان نظری و اخلاق
- ۱۸..... منابع و مآخذ

### مقدمه

عرفان و اخلاق دو مقوله اساسی در علوم اسلامی هستند که پیشینه هر یک از آنها به تاریخ قبل از اسلام بازمی‌گردد. عرفان در همه ادیان و مذاهب و حتی مکاتب فلسفی کم و بیش وجود داشته و دارد و تا کنون کسی نتوانسته است درباره اینکۀ منشأ آن کجاست اظهار نظر قطعی و دقیق کند. تردیدی نیست که در هر یک از مذاهب و ادیان، نشانه‌هایی از زهد و پرهیزکاری و بی‌اعتنایی به امور مادی و انصراف و بی‌توجهی به دنیا وجود دارد و شاید بتوان گفت که یکی از خصوصیات عمومی ادیان و مذاهب توجه به امور معنوی و تحقیر دنیا و مظاهر مادی است (رودگر ۱۶: ۱۳۸۳).

عرفان اسلامی از سه منظرِ مکمل یکدیگر به حقیقت غایی نگریسته است:

- ۱- نحله اصحاب اراده؛ که از لحاظ تاریخی بر نحله‌های دیگر مقدم است و بزرگانی چون ابراهیم ادهم و رابعه عدویه را پرورده است. از دیدگاه اینان حقیقت نهایی همانا اراده است و به خدایی بر کنار از هستی معتقدند، آنان با زهد و خداجویی عمیقی که معلول حساسیت شان نسبت به گناه بود سلوک می‌کردند. به فلسفه پردازی رغبتی نداشتند و فقط می‌کوشیدند عملاً به آرمان خود واصل شوند.
- ۲- نحله اصحاب جمال؛ معروف کرخی در سده دوم، عرفان را دریافت حقایق الهی دانست. به اعتقاد او حقیقت نهایی چیزی جز جمال سرمدی نیست. جمال سرمدی به اقتضای ذات خود، در پی آن است که روی خود را در آینه جهان بنگرد. اصحاب جمال معتقدند تجلی زیبایی، علت خلقت است و عشق، نخستین مخلوق است.
- ۳- نحله اصحاب نور؛ اینان معتقدند ذات حقیقت، نور یا فکر است و باید با اشراق یا تفکر به آن رسید (عبدالرفیع حقیقت ۶۰: ۱۳۷۰).

در مورد اخلاق نیز باید گفت با آنکه در بسیاری از مناطق جهان اسلام، شریعت را در سطح قانون به طور کامل اجرا نمی کنند اما اخلاقیات موجود در تعالیم شرعی همچنان در جامعه اسلامی نافذ است.

### نگاه های گوناگون به مساله اخلاق

دانش اخلاق در میان مسلمین با رویکردهای گوناگونی روبرو بوده است و منجر به پیدایش دستگاه های متفاوتی شده است که به آنها اشاره می شود:

۱- اخلاق فلسفی که خود شامل اخلاق جالینوسی، افلاطونی، فیثاغورسی - هرمسی و ارسطویی می باشد. رویکرد ارسطویی که شاخص اصلی آن قانون اعتدال است به دلیل آنکه به طور مکرر مجال بروز یافته مشهورتر می باشد. در این رویکرد میان نظرات شرع اسلام و فلاسفه یونان توافق ایجاد شده است.

۲- اخلاق عرفانی، هدف این مکتب تربیت انسان کامل یا کون جامع است که عصاره خلقت و جامع جمیع نشات وجود و غایت آفرینش ماسوا است.

۳- اخلاق نقلی، بر مجموعه ای از تصنیفات و تألیفات که عهده دار جمع آوری روایات دینی است اطلاق می شود. وحی، دایر مدار همه این تألیفات است.

۴- اخلاق ترکیبی که از ظرفیت های هر سه مکتب فلسفی، عرفانی و نقلی بهره می گیرد. البته اگر به مبانی معرفت شناختی و انسان شناختی رویکرد فلسفی و عرفانی توجه شود از چنین تلفیقی باید صرفنظر کرد، زیرا معرفت شناسی فلسفی، عقل محور است و انسان همه اندیشه است؛ اما در اخلاق عرفانی معرفت باید شهودی و قلبی باشد. به همین ترتیب مبانی انسان شناسی عارف و فیلسوف نیز تفاوت دارد (شناخت اخلاق اسلامی، ۳۵). عارف بخش گوهرین وجود انسان را دل می شمارد برخلاف فیلسوف که گوهر وجود انسان را عقل می داند. اما

ترکیب مورد نظر ما ترکیب عامی است که در پاره ای موارد آن، عناصر فلسفی بیشتر است و در موارد دیگر عناصر عرفانی غلظت بیشتری دارند.

### معنای اخلاق و عرفان

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق می باشد. راغب می گوید: خُلُق با خُلُق در اصل یکی است همچون شَرَب و شُرَب و صَرَم و صُرَم. لیکن خُلُق به کیفیات و شکل ها و صورت هایی که به واسطه چشم دیده می شوند و درک می گردند اختصاص یافته است و خُلُق ویژه نیرو و سرشت هایی است که با بصیرت فهمیده می شوند. خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ تو بر صفات بزرگی هستی.» (راغب اصفهانی ۱۹۸۶:۲۲۵).

ابوعلی مسکویه در کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق می نویسد: «خُلُق حالی است برای جان انسانی که او را بدون تفکر و تأمل به سوی کارهایی بر می انگیزد.» حال به دو نوع تقسیم می شود اول حالی که طبیعی است و از اصل مزاج ناشی شده است مانند انسانی که کوچکترین چیزی او را به طرف غضب تحریک می کند و با کمترین سببی به هیجان می آید دوم حالی که به واسطه عادت و تمرین به دست می آید و چه بسا مبدأ آن فکر باشد، سپس به طور متوالی استمرار می یابد تا ملکه و خُلُق گردد.

عرفان از ریشه عَرَفَ به معنای شناختن، دانستن، اعتراف کردن، مشهور و نیکی است. عرفان روش و طریقه ای است که می توان آن را شایع ترین مکتب و مرام میان اقوام و ملل مختلف دانست، طریقه ای که در کشف حقایق جهان و پیوند انسان و حقیقت نه بر عقل و استدلال بلکه بر ذوق و اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد و برای نیل به این مراحل دستورات و اعمال ویژه ای را به کار می گیرد (یثربی ۱۳۷۴:۳۳).

ابوسعید در تعریف عرفان گوید: «آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی.» ابن عطا گوید: «ابتدایش معرفت است و انتهایش توحید». جنید گوید: «تصوف صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و فرو میراندن صفات بشریت و دور بودن از دواعی نفسانی و فرو آمدن در صفات روحانی و بلند شدن به علوم حقیقی و به کار داشتن آنچه اولی است الی الابد و خیرخواهی به همه امت و وفا به جای آوردن بر حقیقت و متابعت پیغمبر کردن در شریعت».

### اهمیت اخلاق و خودشناسی

اگر کسی بخواهد با آگاهی از علم اخلاق، نفس خویش را اصلاح نماید، نخست لازم است به شناسایی خود بپردازد؛ به همین جهت علم اخلاق، تا با چیستی روح، تجرد و اقسام و شئون آن آشنا نشود و نداند قوای روح و اندیشه ها و انگیزه های آن به چه چیزهایی بازمی گردد و نیز تجردش برزخی است یا عقلی، عالم و مربی اخلاق نخواهد بود. براین اساس، علم اخلاق را می توان از قوی ترین علوم استدلالی دانست؛ زیرا به معرفت نفس وابسته است و به همین سبب، برخی آن را "طبّ روحانی" شمرده اند؛ بنابراین تا انسان و تجرد روح شناخته نشود، جاودانگی اخلاق و نفسی (نه نسبی) بودن آن حل نخواهد شد. البته تبیین این مسئله بر عهده فلسفه اخلاق است (جوادی آملی ۱۳۸۸).

در امراض روحانی، قرآن کریم نیز گروهی را قلیل درمان دانسته و دستور پرهیز به آنان می دهد و خطاب به ایشان می فرماید: "اتَّقُوا"، "فَلِیتَّقُوا"، "ولیتَّق" ، اما درباره گروهی که هیچ امیدی به درمان آنان نیست، می فرماید: "اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ"؛ یعنی شما پرهیز ندارید؛ هرچه می خواهید انجام دهید که کار از کار گذشته است؛ چرا که هرچه آنان را به تقوا و اصلاح دعوت کردند، بی اعتنایی نموده و سر باز زدند: "فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ" (آل عمران آیه ۱۸۷).

بنابراین در فن اخلاق باید روح و تجرد روحانی و جامعیت و جاودانگی آن به درستی مورد شناسایی و ارزیابی قرار گیرد و قواعد و اصولی از آن استخراج شود که برای همه انسان های مشرق و مغرب عالم، سودمند و ثابت باشد. سپس هر فردی ابتدا آن نسخه ها را درباره خود به کار بندد و پس از آن به دیگران ارائه دهد.

تو نیک و بد خود هم از خود بپرس - چرا بایدت دیگری محتسب

اخلاق، در عین حال که مشترکاتی با دیگر علوم دارد، با عرفان، فقه، حقوق و موعظه متفاوت است. در این نوشتار سعی بر این است که به برخی از تفاوت های بنیادی علم اخلاق و عرفان پرداخته شود (جوادی آملی ۱۳۹۰).

### موضوع اخلاق و عرفان

یکی از مهم ترین رئوس ثمانیه بیان موضوع علم است. خواجه نصیر، موضوع علم اخلاق را در کتاب اخلاق ناصری چنین بیان می کند: «موضوع این علم، نفس انسانی است از آن جهت که از او افعالی جمیل و محمود، یا قبیح و مذموم صادر تواند شد، به حسب ارادت او و چون چنین بود اول باید معلوم شود که نفس انسانی چیست و غایت و کمال و قوت های او کدام است و چگونه آن را باید بر وجهی استعمال کنند تا کمال و سعادت که مطلوب آن است حاصل آید.» خواجه در اینجا اخلاق را در دو سطح مطرح کرده است. یکی اخلاق علمی که به روش حکیمان با استدلال، مبانی اخلاق را تبیین می کنند و درباره نفس آدمی از آن جهت که دارای ملکات نفسانی است و از او افعال ارادی پسندیده یا ناپسند صادر می شود بحث می کند؛ شناخت نفس و قوای نفسانی و کمال نفس، مبادی علم اخلاق هستند. بخش دیگر، اخلاق عملی یا همان سیر و سلوک عرفانی است که چگونگی وصول به کمال و عوامل و موانع کمال را مطرح می کند (کتاب مبانی تربیت ۱۳۷۸: ۱۳۵).

### رابطه اخلاق و عرفان

عرفان و اخلاق گاه چنان به یکدیگر نزدیک و تو در تو می شوند که گمان می رود یک عارف، اخلاقی بزرگی است و همین طور یک اخلاقی گمان می رود عارفی است که تمام مراحل سیر و سلوک را طی کرده است. اما اخلاق و عرفان به رغم همه قرابت هایشان گاه چنان دچار افتراق می شوند که به نظر می رسد راهشان جداست. آیت الله جوادی آملی در تمهید القواعد ابن ترکه تفاوت عرفان عملی با اخلاق عملی را در تمایز عرفان نظری از اخلاق نظری ذکر می کند. هدف عرفان عملی تحقق ره آورد عرفان نظری و هدف اخلاق عملی تحقق رهنمودهای اخلاق نظری است. در اخلاق نظری بحث پیرامون تهذیب روح و تزکیه قوای ادراکی و تحریکی نفس و مانند آن است و عصاره مسائل آن درباره شئون نفس می باشد. اثبات اصل نفس و تجرد و قوای آن بر عهده فلسفه است؛ در نتیجه اخلاق عملی نیز کوششی برای پرورش روح مهذب و تربیت نفس زکیه است. همچنین می فرماید: «عرفان نظری فوق فلسفه کلی است زیرا وجود مطلق یعنی وجود، بدون هیچ قید و شرطی موضوع عرفان است که فوق وجود به شرط لا است که موضوع فلسفه است در نتیجه موضوع عرفان فوق فلسفه قرار دارد. عرفان عملی نیز جهاد و اجتهاد برای شهود وحدت شخصی وجود و شهود نمود بودن جهان امکان بدون بهره از بود حقیقی می باشد.» (جوادی آملی ۱۳۹۰).

اخلاق عملی و عرفان عملی دارای مبادی مشترکی هستند. برای مثال امام خمینی (ره) در کتاب شرح جنود عقل و جهل به مسائلی چون صبر و مراتب آن، تسلیم و فوائد آن، فضائل صمت، تواضع، زهد و مراتب آن، علم، توکل، شکر و مراتب آن و رضا پرداخته است. بررسی این مباحث در کتب عرفانی یکی از محورهای اصلی محسوب می شود. برای مثال در کتاب شرح منازل السائرین درباره علم چنین می خوانیم: «علم، چیزی است که به دلیل قائم می شود و جهل را برطرف می سازد و دارای سه درجه است:

۱- علم روشن و آشکار که با حس ظاهر یا با حس باطن درک می شود.



۲- علم خفی که در سرهای پاک که از آن صالحان و ابرار است، با آب ریاضتی که خالص و پاک است پرورش می یابد.

۳- علم لدنی: امام خمینی(ره) در کتاب شرح جنود جهل و عقل درباره علم می نویسد: «دار وجود، دار علم است و ذره ای از موجودات حتی جمادات و نباتات خالی از علم نیستند و به اندازه حظ وجودی خود حظ از علم دارند.» یا درباره تسلیم در همین کتاب می خوانیم «کسی که تسلیم حق و اولیای خدا شود و در مقابل آنها چون و چرا نکند و با قدم آنها سیر ملکوتی کند، زود به مقصد می رسد. از این جهت بعضی از عرفا گویند که مؤمنین از حکما نزدیکتر به مقصد و مقصود هستند، زیرا که آنها قدم را جای پای پیامبران می گذارند و حکما می خواهند با فکر و عقل خود سیر کنند.» (شرح منازل السائرین ۱۸۳:۱۳۷۲).

در بررسی رابطه اخلاق و عرفان در می یابیم که عقل و استدلال روح حاکم و کلی در اخلاق است. انسان اخلاقی همواره از ابزار عقل بهره می برد و با کنار هم گذاردن صغرا و کبراها به این نتیجه می رسد که برای رسیدن به سعادت از چه راه هایی باید عبور کرد. برای مثال در کتاب اخلاق ناصری برای علاج جهل مرکب آمده است: «نافع ترین تدبیری که در این باب استعمال توان کرد تحریض صاحب این جهل بود بر یادگیری علوم ریاضی، چون هندسه و حساب و ارتیاض به براهین آن، که اگر این ارشاد قبول کند و در آن انواع خوش نماید از لذت یقین و کمال حقیقت خبردار شود.» (اخلاق ناصری ۱۷۴)

اما در عرفان روحیه حاکم، عشق و محبت است. عارف از آن جهت عارف شده است که دل را ابزار کار خود قرار می دهد؛ او از منطق و عقل تا مرحله ای استفاده می کند اما عشق همیشه عاشق را به مراحل کشانده و مجبور به اعمالی کرده است که نزد عامه به جنون تعبیر می شود. در احوالات فضیل گفته شده است: «نمونه زهد و ریاضت بود، از معاشرت با مردم تنفر داشت و با وجود آنکه ازدواج کرده بود زندگی خانوادگی را بزرگترین مانع رسیدن به خدا می دانست. در مدت سی سال تنها یک بار او را خندان یافتند و آن وقتی بود که پسرش از دنیا

رفته بود.» شطحیات عرفا را می توان در این راستا بررسی کرد. شطح، حکم متناقض نمایی است که ظاهراً غریب و نامأنوس و نامعقول است. چنین سخنانی در اوج وجد و مستی بر زبان جاری می شود. قصد عرفا از بیان چنین جملاتی قطعاً ظاهر آنها نیست بلکه بلید عمق و باطن آنها را جستجو کرد. برای نمونه جامی در بیان تفاوت «من» فرعون با «من» یک عارف عاشق چون حلاج می گوید: «فرعون در خودبینی در افتاد و همه را خود دید و ما را گم کرد و حسین منصور همه را ما دید و خود را گم کرد و لذاست که «من» حاکم مصر بیان پیمان شکنی و کفر او در مقابل خداوند و «من» گفتن حلاج نشانه ای از فیض خداوندی است.

از دیگر تفاوت های موجود بین عرفان و اخلاق موضوع اعتدال است. پایه و اساس اخلاق ارسطویی «قانون زرین اعتدال» است. در این قانون هر فضیلتی دو سو دارد یک جنبه افراط و جنبه دیگر تفریط است که هر دو رذیله به حساب می آیند و آنچه نقطه اعتدال و حد وسط باشد فضیلت می باشد. مانند جبن و تهور که هر دو رذیلت است و شجاعت به عنوان حد وسط فضیلت به حساب می آید (تذکره الاولیا ۱۷۲).

اما در عرفان عموماً از حد اعتدال خارج می شوند. برای نمونه یکی از محورهای چهارگانه طریقت اکبریه منسوب به شیخ اکبر ابن عربی، جوع است. سالک تا نتواند دل از حوائج مادی برهاند و تا گرسنگی نکشد نخواهد توانست در مسیر سیر و سلوک به جایی برسد. عطار نیشابوری در کتاب «تذکره الاولیاء» در ذکر شیخ ابوالحسن خرقانی می گوید: «شیخ گفت: اگر خواهی که به کرامت رسی، یک روز بخور و سه روز مخور، سوم روز بخور، پنج روز مخور، پنجم روز بخور، چهارده روز مخور، اول چهارده روزه بخور، ماهی مخور، اول ماهی بخور، چهل روز مخور، اول چهل روز بخور، چهار ماه مخور، اول چهارماه بخور سالی مخور.» (تذکره الاولیا ۱۴۱).

همچنین در اخلاق با مدل انسانی روبرو هستیم. مکاتب مختلف اخلاقی از پیروانشان می خواهند که خود را متخلق به اخلاق انسانی کنند اما مدلی که عرفان ارائه می دهد خود حضرت حق است و انسان موظف است خلیفه بودن خود را به نحو درستی ادا کند. ابن عربی در فصوص الحکم، فص آدمی می گوید: «وقتی حق سبحانه

و تعالی از حیث اسماء حسناى خود، که قابل شمارش نیست، خواست اعیان آن اسماء را ببیند، که در واقع دیدن خودش است، ... موجودی را خلق می کند و نام او را انسان و خلیفه می گذارد.» [۲۵] به همین دلیل هدف عرفان فنا در وجود معشوق است. سالک در اثر سیر و سلوک خود به مرتبه فنا می رسد و دیگر خودی ندارد، هر چه هست اوست. اما در انتهای تهذیب اخلاقی باز وجود انسان مطرح است و ما با انسانی مواجهیم که پس از تحمل مشقت ها خلق و خوی خود را نیکو و پسندیده کرده است (شرح فصوص الحکم ۲۸۲).

از مسائل مهم در عرفان، وجود مراد یا پیر و مرشد می باشد که در اخلاق حداقل به این شدت وجود ندارد. به دلیل آنکه حالات درونی و راه های معنوی انسان ها با یکدیگر متفاوت است و صد در صد حکم کلی ممکن نیست لذا ولایت و اشراف مستقیم مراد نسبت به مرید در سیر باطنی ضرورت می یابد. عرفا تکروی را جایز نمی دانند چرا که در این راه خطرهای بی شمارند و غالباً سالک را از پای در می آورند و اگر هم کسی به ندرت بی ارتباط با شیخ و استاد به جایی برسد باز هم حتماً در اثر همت و امداد پیری غایب بوده است اما به هر حال بهره حاضران در محضر پیر و استاد بیشتر خواهد بود (عرفان نظری ۴۱۵).

### تفاوت عرفان عملی و عرفان نظری و اخلاق

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری.

فرق عرفان عملی با اخلاق عملی در تمایز عرفان نظری از اخلاق نظری نهفته است؛ زیرا عرفان عملی برای تحقق ره آورد عرفان نظری است؛ چنان که خود زمینه ساز تبیین مسائل آن نیز هست، ولی اخلاق عملی برای تحقق رهنمود اخلاق نظری است و با روشن شدن وجه افتراق عرفان نظری از اخلاق نظری، وجه امتیاز عرفان عملی از اخلاق عملی نیز روشن می گردد.

عرفان نظری، علمی فوق فلسفه است، زیرا درباره وجود مطلق (لابشرط مقسمی) مباحثی را مطرح می کند که عصاره مسائل آن درباره تعینات آن مطلق است نه خود آن و فلسفه درباره وجود بشرط لا (بشرط عدم تخصص طبیعی، ریاضی، اخلاقی و منطقی) بحث می کند و چون وجود لابشرط که موضوع عرفان است، فوق وجود بشرط لا است که موضوع فلسفه است، در نتیجه، عرفان نظری فوق فلسفه خواهد بود و محور اثباتی آن، وحدت شخصی حقیقت وجود و حصر هستی در آن است و هرچه به نام جهان امکان نامیده می شود، "نمود" آن "بود" است، نه آنکه خود دارای "بودی" هرچند ضعیف باشد و تعینات آسمایی و صفاتی، هر یک در عین آنکه ظهور آن هستی محض است، حجاب شهود آن نیز خواهد بود، اما عرفان عملی، جهاد و اجتهاد برای شهود وحدت شخصی وجود و تعینات آن بوده و شهود نمود بودن جهان امکان بدون بهره از بود حقیقی (هر چند به نحو رابط) است (امینی نژاد ۱۳۸۹).

البته فواید دیگری برای عرفان عملی مطرح است، لیکن اساس آن همانا شهود حصر هستی در خدا و بی بهره بودن جهان امکان از اصل هستی و نمود بودن آن نسبت به وجود حقیقی و سایر مسائلی است که در عرفان نظری به اثبات رسیده است؛ چنان که عامل مهم تبیین مباحث عرفان نظری همانا عرفان عملی خواهد بود.

اخلاق نظری زیرمجموعه فلسفه و از علوم جزئی به شمار می رود نه از علوم کلی؛ زیرا مباحثی را درباره تهذیب روح و تزکیه قوای ادراکی و تحریکی نفس و مانند آن مطرح می کند که عصاره مسائل آن درباره شئون نفس است و اثبات اصل نفس و تجرد آن و تجرد قوای آن برعهده فلسفه است؛ گرچه بعضی آن را در علم طبیعی طرح کرده اند. به هر تقدیر یا بدون واسطه یا به واسطه علوم طبیعی، زیرمجموعه فلسفه قرار می گیرد.

اخلاق عملی نیز کوششی برای پرورش روح مهذب و تربیت نفس زکیه است. البته عرفان و اخلاق عملی در برخی مبادی مشترکند، ولی فرق عمیق و جوهری آنها همچنان محفوظ است و همان طور که فلسفه به منزله

منطق علمی، برای عرفان نظری محسوب می شود، اخلاق عملی نیز به منزله منطق عملی، برای عرفان عملی به شمار می آید (عین نضاح ۳۲).

به هر تقدیر، عرفان نظری که در آن عصاره مشهودهای عارف به زبان برهان ارائه می گردد، در قله هرم علوم استدلالی قرار دارد و فن عرفان عملی، ورود در میدان نبرد اکبر و جبهه گرم و نفس گیر مبارزه بین عقل و قلب، بین حکمت و عرفان، بین معقول و مشهود و بین فهمیدن و دیدن است.

حکیم و متکلم برآنند که حقایق را بفهمند ولی عارف بر آن است که آنها را ببیند؛ حکیم و متکلم می گویند: حدوث، حرکت، نظم، امکان و... دلیل وجود قدیم، محرک، ناظم و واجب است، اما عارف می گوید: آنچه شما در قفس نفس دارید، مفهوم قدیم، محرک، ناظم و واجب است، نه مصداق آنها و همه این عناوین به حمل شایع، مخلوق و ممکن اند؛ گر چه هر کدام به حمل اولی، عنوان خاص خود را دارند و اگر کسی بگوید: مقصودم واجب واقعی و قدیم خارجی است نه ذهنی، این پاسخ را از عارف خواهد شنید که عنوان "واقع" که لفظ آن را در زبان و مفهوم آن را در جان دارید، "واقع" به حمل اولی و "غیرواقع" به حمل شایع است و همچنین عنوان "خارج"، خارج به حمل اولی و "ذهنی" به حمل شایع است (کافی ۱-۱۳۸).

در فن عرفان عملی که از یک نظر سرمایه عرفان نظری محسوب می گردد، انگیزه عارف این نیست که عادل گردد و گناه نکند و باتقوا شود؛ زیرا وی همه این راه ها را پیموده و هم اکنون در عقبه کثود "شهود" واقع است و نخستین شرط آن، تضحیه نفس است نه تزکیه آن؛ چرا که تزکیه، وظیفه فن اخلاق است نه عرفان (تحریر تمهید ۳۱).

خلاصه آنکه عارف، شاهدانه زندگی می کند و حکیم و متکلم، عالمانه؛ عارف، عارفانه به سر می برد و حکیم و متکلم، متخلفانه. میز مرز عرفان و اخلاق باعث تمایز دو طرز حیات و امتیاز ویژه حیات عارفانه بر زندگی متخلفانه است.

تفاوت مهم اخلاق و عرفان عملی آن است که محور اخلاق، تحصیل فضیلت انسانی؛ مانند عدل، صدق، امانت، ایثار و احسان است و مدار عرفان عملی، تحصیل شهود اسمای حسناى الهی و مظاهر آن؛ همچون بهشت و دوزخ و فرشتگانی که بر مستقیمان در توحید فرود می آیند: "الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ"؛ یعنی عارف، ملکات فاضله را داراست و درصدد دیدن مبدأ و منتهای آنهاست، ولی عابد یا زاهد متخلّق می کوشد صاحب فضیلت شود یا فضیلت حاصل را حفظ کند و همین تمایز اساسی باعث تفکیک میدان جهاد و ساحت نبرد اخلاق و عرفان است؛ زیرا فنّ اخلاق که پایین تر از فنّ عرفان عملی است صحنه رویارویی عقل عملی امارّ به حُسن، عدل و امانت، و نفس امارّ به سوء، ظلم و خیانت است و این همان جهاد میانی و اوسط است، ولی فنّ عرفان عملی، ساحت نبرد توان فرسای قلّه عقل عملی و عقل نظری است؛ زیرا عقل نظری درصدد دانش حصولی است و عقل عملی در تلاش برای بینش حضوری؛ یکی می خواهد به همان ره آورد ذهنی بسنده کند و دیگری می خروشد تا "از علم به عین آید و از گوش به آغوش" (سروش هدایت ۱۳۹۶).

بدون تردید میان علم اخلاق که از ملکات نفسانی سخن می گوید با عرفان که از معرفت نفسانی بحث می کند، تفاوت است و نمی توان این دو علم را به یک معنا اخذ کرد؛ به همین جهت در تقسیم بندی علوم برای این دو علم جایگاه ویژه ای قائل شده اند.

توضیح اینکه اگر علم را به لحاظ هدف تقسیم کنیم نه موضوع، مواد و مسائل آن، چه بسا طبیبی علمش را "خالصاً لوجه الله" بیاموزد و "صادقاً" به کار بندد؛ یعنی وقتی بر بالین بیماران بی بضاعت حاضر می شود، با نگرش دنیا طلبانه طبابت نکند که در این صورت، او علم الادیان دارد نه علم الابدان؛ گرچه موضع کارش بدن است! در مقابل، ممکن است فقیهی به دنبال مرید پروری و امثال آن باشد که در این صورت، او علم الابدان دارد نه علم الادیان؛ گرچه موضوع بحثش دین است! ۱۲ پس منویات عالم می تواند در انجام عملی و آثار علمی نقش داشته باشد و مؤثر واقع شود؛ به حدّی که ملاک و معیار علوم را متمایز سازد (جوادی آملی ۱۳۹۰).

در باب نسبت میان اخلاق و عرفان با فلسفه نیز می توان گفت که علم اخلاق (از زمان مرحوم بوعلی تا کنون) زیر مجموعه فلسفه بوده است که در حکمت عملی از آن بحث می شد، اما عرفان، فوق فلسفه است؛ یعنی در اخلاق، از مجرد بودن روح، شئون آن، سلامت و مرض نفس، حیات و ممات قلب، صحت و سقم دل و راه های درمان بیماری ها و رذایل و روش های کسب فضایل (براساس اصالة الماهیه یا اصالة الوجود یا تشکیک وجود) بحث می شود. ۱۳ پس در مجموع می توان موارد ذیل را در تمایز اخلاق و عرفان، برشمرد:

### ۱. تفاوت در مبادی

در نگاه نخست، مبادی و پیش فرض های اخلاق با بسیاری از علوم دیگر همچون فقه، حقوق و... یکسان است، اما وقتی قدری فراتر رویم، مرزهای آنها را جدا خواهیم یافت؛ زیرا اخلاق، در قلمرو بایدها و نبایدها بحث می کند و از هست ها و نیست ها استمداد می گیرد.

اساسی ترین مطلبی که می تواند به صورت ریشه ای، سفره ای عام و وسیع برای همه علوم نظری باشد، "اصل تناقض" است: "الموجود والعدم لا یجتمعان ولا یرتفعان"، اما چنین اصلی و به این گستردگی در حکمت عملی، فقه و اخلاق وجود ندارد؛ با این حال می توان مسئله "حسن عدل و قبح ظلم" و امثال آن را از پیش فرض های اخلاق دانست که همه مسائل اخلاقی باید به این گونه اصول بدیهی اخلاقی ختم شوند. به این معنا که هرگاه در فروع فضایل و رذایل اخلاقی تردید شود، باید آنها را به اصل "حسن عدل و قبح ظلم" که یکی از امهات و اصول اخلاقی است، برگرداند (جلسه اخلاق پایگاه حوزه ۱۳۹۰).

### ۲. تفاوت در موضوع

بنابر مشرب اهل تحقیق و عرفان که ممحض در حکمت آنسی هستند نه متأخرین از مشاء که گرفتار حکمت بحثی گشته اند، عرفان عملی همان سیر و سلوک انسان است که مربوط به عقل عملی بوده و در آن سخنی از

تصور و تصدیق یا قضیه و قیاس نیست. آنچه راه این عمل را تبیین می کند، دو علم است: عرفان نظری و علم اخلاق. از این دو، اولی از علوم کلی، بلکه کلی ترین علم است، اما دیگری در ردیف علوم جزئی قرار دارد؛ زیرا موضوع علم اخلاق، تهذیب نفس و قوای آن است و جایگاه آن پس از اثبات اصل نفس و قوای آن قرار دارد؛ از این رو نخست باید اصل نفس و تجرد آن و همچنین قوای نفسانی و تجرد برخی از آنها اثبات شود و در مرحله بعد، علم اخلاق در کنار دیگر علوم جزئی درباره چگونگی تهذیب نفس و تعدیل قوای آن بحث می کند، اما عرفان نظری فوق همه علوم و از جمله، فوق فلسفه الهی است؛ زیرا موضوع آن اعم از موضوعات همه علوم است و هر علمی که موضوع آن چنین باشد، برترین علم خواهد بود.

خلاصه آنکه موضوع عرفان نظری "موجود بما آنه موجود" است؛ بدون اینکه به هیچ قیدی حتی "قید اطلاق" مقید گردد و موضوع فلسفه کلی "موجود بشرط الاطلاق" و عدم تقید به قید طبیعی، ریاضی، منطقی و اخلاقی است و عصاره این اطلاق قسمی، همانا تقید به اطلاق و اشتراط به عدم تقید به طبیعی و مانند آن است (عین نضاح ۱۴۵).

با این بیان، همه نقدهای تصریحی یا تلویحی حل خواهد شد؛ زیرا اولاً تمایز موضوع عرفان نظری و فلسفه روشنی می شود؛ و ثانیاً تمایز این دو علم از هم واضح می گردد؛ و ثالثاً اعمیت عرفان نظری از فلسفه از لحاظ طبقه بندی علوم معلوم می شود.

### ۳. تمایز روشنی

علوم انسانی از لحاظ روش، به شهودی، برهانی، نقلی و تعبّدی تقسیم می شود. آنچه با شهود دل پدید می آید، "عرفان" و آنچه با برهان عقل حاصل می شود، "حکمت" و "کلام" و آنچه با نقل به دست می آید، "سیره" و "تاریخ" و آنچه با تعبّد کسب می شود، "فقه" نامیده می شود.



دین مبین اسلام نیز این سه روش را برای نیل به معارف امضا کرده است: راه تفکر عقلی، راه شهود قلبی و راه تعبّد و تقلید ایمانی؛ اما راه سوم در حقیقت، متکی بر یکی از دو راه دیگر است. از سوی دیگر، راه شهود قلبی، گرچه عمیق تر و نافع تر است — زیرا راهی است که علم و عمل در آن متحدند و اندیشه و باور، قرین هم اند و هرگز علم بی عمل و فکر بدون ایمان و باور در آن نیست — اما همگان به آن دسترسی ندارند؛ برخلاف اخلاق عملی و پذیرش موعظه حَسَن و نظایر آن که در دسترس همگان قرار دارد. با این همه، راه تفکر عقلی در سطوح گوناگون، عمومی ترین راه اسلام است که هم جمهور جوامع بشری به آن دعوت شده اند، هم دسترسی توده مردم به آن ممکن است (سرچشمه اندیشه ۱۷۶).

### ۴. تفاوت در مسائل

موضوع و مسائل علم اخلاق، نفس و تهذیب شئون نفس، شناخت فضایل و رذایل آن، راه تحصیل فضایل و پرهیز از رذایل و مانند آن است. اصل وجود نفس و تجرد آن و شئون و قوای ادراکی و تحریکی اش در فلسفه ثابت می شود؛ آن گاه در علم اخلاق درباره کیفیت تخلّق وی سخن به میان می آید.

در اخلاق، انسان متخلّق به فضایل می شود و واجبات را انجام می دهد و مستحبات را ترک نمی کند و نیز از حرام پرهیز، و مکروهات را ترک می کند و برای رضای خدا کار و تلاش می کند، ولی همه این ها در محور تهذیب نفس است، امّا در عرفان چنین نیست؛ زیرا:

- اوّلاً، عارف تلاش و کوشش دارد که واحد حقیقی، یعنی خدای سبحان و جمال و جلال او را مشاهده کند و توحید ذاتی و توحید اوصاف و افعال و آثار را ببیند (دین شناسی ۲۴۵-۲۵۰).

- ثانیاً، عارف از حدّ تهذیب نفس می گذرد؛ زیرا تهذیب نفس از پله های سکوی پرواز عارف است؛ یعنی عارف، زمانی در سکوی پرواز قرار می گیرد که متخلّق به اخلاق خوب بوده و با تهذیب نفس تزکیه شده و واجبات و مستحبات را انجام داده باشد.
- ثالثاً، همان گونه که عرفان، برتر از فلسفه است و اخلاق پایین تر از آن، عارف نیز برتر از فیلسوف است و متخلّق نیز پایین تر از فیلسوف؛ البته در صورتی که فیلسوف، الهی و عالم با عمل باشد.

### ۵. تمایز در غایت

غایت در علم اخلاق، حفظ سلامت روحی یا درمان بیماری های آن و انسان سازی است تا به این وسیله، فردی باتقوا، وارسته، عادل و فضیلت مند تربیت شود و این حدّ اخلاق است، اما هدف و غایت در عرفان، این نیست، بلکه عارفان انسان های باتقوا، عادل و فضیلت مندی هستند که به بهشت، دوزخ و محاسبه قیامت معتقدند، ولی می کوشند بهشت و دوزخ و حقیقت دیگر امور را به دیده جان، شهود کنند. کسی که به این مرحله برسد، وارد حوزه عرفان شده است.

اخلاق را می توان مقدمه و طلیعه عرفان دانست. عرفان برای آن است که انسان به جایی برسد که بوی بد گناه و رایحه خوش بهشت را استشمام کند، اما در اخلاق لازم نیست تعقّن غیبت، غذای حرام و دیگر امور حرام را استشمام کند، بلکه اگر با توجه به شواهدی بفهمد که فلان کار مشکوک است و احتیاط کند، کار اخلاقی انجام داده است. به این ترتیب، میان شهود عرفانی و فضیلت اخلاقی، "تفاوت از زمین تا آسمان است" و این دو علم، اصالتاً و غایتاً دو رشته مستقل و دو مبحث با مبانی متفاوت هستند.

در عظمت عرفان باید گفت که هیچ دانشی به گرد آن نمی رسد و همه علوم و امدازش هستند و در پرتو آن معنا و روح می یابند. عرفان، علمی است که همه بودها را نمود و همه حقایق را مشهود می نماید. عرفان، هستی را از

ماسوا می شوید و کسوت سرابی بر عالم می پوشاند. تنها "وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا" نیست، بلکه "سُيِّرَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَا فِيهِنَّ فَكَانَتْ سَرَابًا" است. (نبا ۲۰)

تنها آن شخص واحد و آن احد صمد است که هستی، عین او و وجود، تار و پود اوست. عرفان، نزدیک ترین علم به قرآن است و بر جستجوگر ظهور حقایق قرآنی بایسته است که ساغر عرفان را به می قرآن بیاراید تا آن جام پرده نشین، آن می آلت را شاهد بازاری کند.

رسول گرامی اسلام(ص) در پاسخ کسی که درباره "احسان" پرسیده بود، معنای سومی از احسان عرضه فرمودند که می توان آن را توضیحی برای غایت عرفان دانست؛ چرا که احسان، گاهی به معنای "کار خوب کردن" و گاه به معنای "اعطای چیزی به دیگری" است، اما پیامبر اکرم(ص) در چپستی احسان فرمودند: "أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ" (۳). این برداشت خاص و پرمغز از احسان، در حیطه اخلاق نمی گنجد، بلکه با عرفان مرتبط است؛ یعنی احسان به این معناست که وقتی می گویی "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" گویی خدا را می بینی. چنین جایگاهی را مقام "کأن" گویند. از این مقام برتر، مقام "أن" است که حضرت امیر(ع) درباره آن فرمودند: من کسی نیستم که خدای نادیدنی را بپرستم: "مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ".

عرفان در جایی است که انسان می خواهد مشاهده کند و سخن از شهود و یافتن طعم ایمان و استشمام بوی بهشت و شنیدن نعره های دوزخ است. بر همین اساس، عرفا معتقدند که وقتی انسان به قلّه عقل می رسد، باید آن را سکوی پرواز به منطقه عشق قرار دهد و در آن نایستد و این همان معنای "جهاد اکبر" است. از سوی دیگر، گروهی از کسانی که در سطوحی از اخلاق قرار دارند و نیز واعظان و معلمان اخلاق، تهذیب نفس و تلاش برای زاهد، متقی، عادل و وارسته شدن را جهاد اکبر می دانند؛ در حالی که این جهاد اوسط است (جلسه اخلاق آیت الله جوادی املی ۱۳۸۰).

## منابع و مأخذ

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲. امام خمینی (ره)، بنیان مرصوص، ص ۱۹۲.
۳. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۹.
۴. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.
۶. عبدالله جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۲۶.
۷. عبدالرفیع حقیقت، تاریخ عرفان و عارفان ایران، انتشارات کومش، زمستان ۱۳۷۰، ص ۶۰-۶۱.
۸. کتاب شناخت اخلاق اسلامی، جمعی از نویسندگان، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ص ۳۵.
۹. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن چاپ استانبول، ۱۹۸۶، ص ۲۲۵.
۱۰. سیدمحمد رضا مدرسی، فلسفه اخلاق، انتشارات سروش، ۱۳۷۶، ص ۹.
۱۱. دکتر یشربی، فلسفه عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، پاییز ۷۴، ص ۳۳.
۱۲. آن ماری شیمل، ابعاد عرفانی اسلامی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ، ص ۱۳۴.